

شفیق الله شهیر - کابل



از خود بیگانگی در اندیشه ی مارکس



شفیق الله شهیر در ایام ۲۶ سالگی

روزگار جوانی کارل مارکس در آوان ۲۶ سالگی که هم‌آورد سنی من با تفاوت ۱۶۷ سال است که بیش از یک و نیم سده می شود، انگیزه آن شد خود را در برابر یک پرسش اساسی قرار دهم.

چرا مارکس ۲۶ ساله در جوانی بورژوازی اروپا دچار دغدغه های کلان اندیشه در حوزه ی فلسفه، تاریخ، سیاست و اقتصاد می شود؟ اما من نوعی با سن مشابه هنوز آن پرسش را در افغانستان فرومانده در دام بحران مشابه با آن روزگار مارکس، در برابر خویش قرار نداده ام؟

این ناهمزمانی ولی همزادی سنی مرا به اندیشه کردن بیشتر و تأمل واداشت، تا فاصله ی خویش را با آن ۱۶۷ سال به پیمایش بگیرم. به همین منظور بنا را بر حسن باور قرار دادم تا در پی یک سنجش و دقت لازم دو انسان ناهمزاد را از دو سوی دو سده در برابر هم بگذارم.

هدف آن نیست که در حوالی تفکر و اندیشه های مارکس تأمل کنیم، مایه ی اصلی این مراجعیت به مارکس جوان، نگاه به سیالیت ذهنی و نبوغ فکری او در نوشتن «دست نوشته های مارکس جوان در سال ۱۸۴۴» است. با آنکه ده ها دانشمند و فیلسوف، جامعه شناس و صاحب نظر در دانشگاه های گوناگون عالم نسبت به مارکس و مراحل اندیشگی او ابراز رای نموده اند و شخصیت و اندیشه او را به دوره های مختلف تقسیم نموده اند، ولی هدف من توجه دادن خواننده بدان نیست.

چنانچه، به باور آقای محمود صدری جامعه شناس و استاد در دانشگاه تگزاس آمریکا، « کارل مارکس، کسی که از سه منظر می تواند مورد توجه برای اندیشمندان پس از خودش باشد. یعنی - مارکس فیلسوف آلمانی، مارکس انقلابی سیاسی فرانسوی و مارکس اقتصادی سیاسی انگلیسی.»

حال این اعتقاد که کارل مارکس (۱۸۳۳-۱۸۱۸) یکی از اندیشمندان بزرگ دنیا است و اندیشه و تئوری او فراتر از قاره ای اروپا به تمام قاره ها ریشه گسترانید که قابل درک بوده و پیروان میلیونی برای خودش یافت هم پذیرفتی ست.

هدف از این نوشته نه آن ست که به خواهیم با اندیشه ی مارکسیستی به او نظر افکنیم یا MARXISM را تشریح و توضیح نماییم. بل هدف اساسی از این نوشته، در میان گذاشتن یکی از موضوعاتی است که برای کارل مارکس اهمیت داشته و پیرامون آن دست نوشته های را در سال ۱۸۴۴ (۲۶ سالگی) به جا گذاشته است که به دسترس اندیشمندان پس او و پیروانش قرار دارند.

با همه حال، کارل مارکس در حوزه های مختلف اندیشه ای با پرسش های متعدد در برابر خودش قرار گرفت که او دنبال دریافت پاسخ به آنها می گشت. می پردازیم به یکی از مواردی که برای مارکس به عنوان یکی از مباحث قابل تأمل مطرح بود که ما نیز بدون تردید، نیازمند آموختن و یادگیری آن هستیم. موضوع مورد توجه برای مارکس، همان موضوع « از خود بیگانگی» از دیدگاه مارکس اقتصادی فلسفی یا بعباره ای دیگر مارکس اقتصادی سیاسی است.

به نظر کارل مارکس در دست نوشته های سال های ۱۸۴۴، از خود بیگانگی انسانی چهار شکل به خود می گیرد:

1. آدمی از فراورده ای از کار خود.

2. از کنش تولید کردن.

3. از طبیعت اجتماعی و

4. بیگانگی از همیاران خود.

با این دید، مارکس مطرح میکند: «نخست کارگر در سرمایه داری صنعتی شده، از فراورده ی کار خود که چیزی بیگانه با او و خارج از او وجود دارد بیگانه میشود. حیاتی که او به شیء بخشیده است با او چیزی دشمن و بیگانه رویا روی میشود.»

اول - به این معنا که فراورده یا محصول کار او، مال او نیست، بلکه مورد استفاده ای بیگانگان، مثل مالک خصوصی آنها قرار می گیرد. کارگر هرچه بیشتر تولید می کند ارزش بازدهی مؤلد او کمتر می گردد. به این توضیح که؛

کارگر هرچه کالا را ارزان تر تولید می کند خود به صورت کالایی حتا ارزان تر در می آید. باینحال مزد کارگر فقط به اندازه ی است که او را برای کار کردن بعدی حفظ می کند.

دو- دیگر آنکه، نظام سرمایه داری انسان را از فعالیت مؤلد او بیگانه می سازد. به این مفهوم که، فعالیت او به واسطه ی علاقه ی شخصی یا خلاقیت تعیین نمی شود، بلکه چیزی است که او ناگزیر به انجام دادن آن برای زنده ماندن تلاش می ورزد. یعنی - از دید مارکس «کار او کار اجباری است». در نتیجه به گفته ی مارکس «کارگر تنها خود را خارج از کار خود احساس می کند و در کار خود او خارج از خودش را احساس می کند». یعنی هر چه بیشتر کار می کند، کمتر انسانی می شود و انسان در واقع شباهتی به ارابه و ماشین به خود میگیرد. اما با درک اینکه، او در خانه فقط کارکرد های حیوانی خوردن، آشامیدن و ارتباط جنسی را احساس می کند.

سه- به باور کارل مارکس، جامعه ی سرمایه داری، کارگر را از کیفیات ماهوی آدمیت و انسانی بودن بیگانه می سازد. مارکس می گوید، به خلاف حیوانات که تنها برای نیازهای بی واسطه شان فعالیت می کنند، آدمی برای کل نوع بشر دانش و فرهنگ نظیر؛ علم، هنر، و فن آوری تولید می کند. آدمیان همانند موجوداتی جهانروا، برای اهداف جهانروائی تولید می کنند. اما نظام سرمایه داری کشش انسان را به تولید برای تمامی بشریت، به کار حیوانی، به وسیله ی محض ارضای نیازهای جسمانی شخصی خود فرو می کاهد.

صورت چهارم و آخری از دید کارل مارکس، از خود بیگانگی، «بیگانگی انسان از انسان» است. یعنی همکار او بیگانه ای است که همانند کارگری برای فرآورده ها یا محصولات کارشان، با او رقابت می کند. این درحالی است که، هر دو از «سرشت ذاتی آدمی» به صورت عادی بیگانه می شوند، و معنای واقعی این کار عاطفه کشی میان دو انسان هم نوع است.

مارکس با شناخت از ارزش کار و جایگاه کارگر برای کار در بحث از خود بیگانگی با ارائه پاسخ به همه دغدغه های آدمی موضوعی را زیر عنوان؛ غلبه بر از خود بیگانگی مطرح می سازد، که در زیر بدان پرداخته می شود. مارکس به پرسش اجتناب ناپذیر نهایی پرداخته و با این پرسش ها که، چگونه می توان بر از خود بیگانگی اقتصادی غلبه کرد؟

چگونه می توان از فرآورده هایی که او جوهر خویش را در آن آفریده است، دوباره برخوردار شد؟

چگونه می توان خویشتن انسان را با دیگر به دست آورد؟

تمامی جهان با از خود بیگانگی مسخ می گردد. از خود بیگانگی هر وجهی از زنده گی انسانی را شامل می شود- سیاست، حقوق، خانواده، اخلاق، دین و همه ای آنچه با از خود بیگانگی بنیادی درون تولید اقتصادی راه می یابد.

به باور مارکس، از خود بیگانگی خصلت تعیین کننده ای تاریخ انسانی است. انسان تولید کننده که جهان طبیعت را تبدیل کرد و جهان فرهنگ را آفرید، از نیروهای آفریننده ی انسانی اش بیگانه می شود. به بیان دیگر- انسان مارکس، انسان طبیعی تولید کننده، نه در آگاهی به سمت آزادی، بلکه به سمت بردگی رهسپار است. سیر تاریخ آدمی دامن فزونی از خود بیگانگی را به نمایش می گذارد.

حالا می پردازیم به دو مسأله دیگری که رهیافت برای غلبه کردن بر از خود بیگانگی از نقطه نظر مارکس ارائه شده است.

الف- کمونیسم خام: آنچه را که کارل مارکس، کمونیسم خام می خواند مرحله ی گذار پیش از ظهور کمونیسم نهایی است. انسان مارکس می تواند بر از خود بیگانگی غلبه کند و خود را از جنون پول آور با پرداختن به انقلاب جهانی و سلب کل مالکیت خصوصی از سرمایه داران آزاد سازد و مستقل زنده گی نماید. به گفته ی مارکس؛ کمونیسم خام با تصرف تمامی کالا های مادی از سرمایه داران و سوسه می شود « یعنی می خواهد هر آنچه (نظیر: استعداد) را که نتواند همانند مالکیت خصوصی به تصرف نیاید، آنرا نابود سازد. زیرا هدف انحصاری آن از زنده گی و هستی، تملک فزینی مستقیم است. در واقع این نوع کمونیسم بر حرص و طمع غلبه نمی کند، به جای آن مناسبات مالکیت خصوصی را به صورت رابطه ای جامعه با جهان اشیا تداوم دهد.

ب - کمونیسم نهایی: پس از انقضای مرحله ای کمونیسم خام، زمان کمونیسم نهایی فرا خواهد رسید که مارکس آن را «انسان محوری ایجابی» می خواند. انسان نیرو های بیگانه شده ی خویش و کلیت اشیایی که آفریده، باز می یابد. حرص برای پول و مالکیت خصوصی مغلوب خواهد شد. افزون بر آن، کار مشقت بار و طاقت فرسا ملغا خواهد شد و جای خود را به فعالیت آزاد، شادی بخش و مؤلد خواهد داد. و پایان از خود بیگانگی اقتصادی به معنای الغای تمامی شکل های بیگانگی انسان از جوهر انسانی خویش خواهد بود. تمامی مناسبات انسانی دیگر که در آن انسان به صورت بیگانگی از جوهر انسانی خویش گذرانده است پایان خواهد یافت.

دولت، خانواده، حقوق، دین، اخلاق و تمامی این نهاد ها که به نظر مارکس صور اسارت آدمی به سرمایه داری پول - خدا هستند از میان برواهند خاست. آدمی در این نهاد ها یک زنده گی پست، اجباری، بی نوا، تحقیر آمیز و در بیگانگی از جوهر اجتماعی آزاد، آفریننده و مولد را می گذارند. پس خود را از اسارت در این نهاد ها رها خواهد کرد و در جهان آینده در وحدت انسانی و طبیعت به سر خواهد برد.

اینها ایده های اصلی و دست نوشته های اقتصادی و فلسفی بودند که کارل مارکس اقتصادی-سیاسی آن ها را به صورت شتابزده و جدا از هم در سال ۱۸۴۴ نوشت.